



ترکیب در زبان فارسی (۳)

علاءالدین طباطبائی

۴ ساختار ۴، اسم + صورت ساز^۱ + اسم

در بحث از این ساختار نخست باید مقصود خود را از «صورت ساز» بیان کنیم. صورت ساز عنصری است که در واژه‌های غیربسیط در بین دو تکواژ قرار می‌گیرد و ترکیب آنها را تسهیل می‌کند. این عنصر ممکن است جانشین یک تکواژ دستوری شود، مانند «ا-» در بناگوش که جانشین نشانه اضافه شده است یا همین «ا-» در زناشویی (به معنی «زن و شوهری») که جانشین حرف عطف «و» شده است. صورت ساز همچنین ممکن است معنایی نداشته باشد و فقط برای سهولت تلفظ به کار رود، چنان‌که واژه‌های پساچین و پیشاصنعتی را می‌توان به صورت پس‌چین و پیش‌صنعتی نیز به کار برد بی‌آنکه معنایی از آنها فوت شود. در واژه‌های فناوری و دلاور نیز صدای «ا-» صورت‌سازی فاقد معنی است. صورت‌سازهایی که در ترکیب دو اسم به کار می‌روند دو نوع‌اند: «ا-» و «ال-»، چنان‌که در واژه‌های براكوه و وجه‌المصالحه می‌بینیم.

۴-۱ صورت ساز «ا-»

کاربرد این صورت‌ساز در بین دو اسم بسیار اندک است و شاید مثال‌هایی که در زیر می‌آوریم تنها شواهد موجود باشند: براكوه، سراسر، دمام، پسادست، بُناگوش، پسابندر.

1) formative

در دهه‌های گذشته، در حوزه علوم، چند واژه به قیاس این واژه‌ها ساخته شده است، مانند برق‌طیس و برق‌اشیمی.

۴-۲ صورت‌ساز «-ال»

واژه‌های عربی تبار بسیاری در فارسی وجود دارد که ساختار آنها اسم + ال + اسم است، مانند امیرالمؤمنین، بی‌المال، رب النوع، علّة العلیل، أم المسلمین. غالب این واژه‌ها به همین صورت از زبان عربی به وام گرفته شده‌اند، مانند واژه‌های بالا. اما فارسی‌زبانان گاهی دو اسم عربی را که در آن زبان بدون «-ال» به کار رفته است با «-ال» به کار برده‌اند، مانند بنات النعش (← صادقی، ص ۱۳۰). گاهی نیز در واژه‌های مرکبی که یک واژه آن فارسی است از «-ال» استفاده شده است، مانند ابوالچپ (یکی از گوشه‌های همایون و ماهور و راست‌پنجگاه)، حسب‌الفرمایش، دستورالعمل، رستم‌التواریخ. (← همان، ص ۱۳۲)

شمار واژه‌های دارای ساختار اسم + ال + اسم که نگارنده گردآورده است بالغ بر ۲۲۰ می‌شود، از آن جمله‌اند: بحرالعلوم، أم الفساد، حجّت الاسلام، حقّ التألیف، حلّ المسائل، خلق السّاعه، دارالمجانین، سهم الارث، علم الأثینا.

شماری از اسم‌ها در مقام سازه اول کاربرد بیشتری دارند، از جمله:

أمّ: أمّ الخبائث، أمّ القرئی، أمّ الكتاب، أمّ المسلمین
 حقّ: حقّ القدم، حقّ القلم، حقّ العمل، حقّ التدریس
 داء: داء الرّقص، داء الکلب، داء الجمود، داء البقر (همه این واژه‌ها بر بیماری دلالت می‌کنند.)
 دار: دار الترجمة، دارالوکاله، دارالقضا، دارالحکمه، دارالمؤمنین
 مال: مال الارث، مال الشّركه، مال الصّلاح، مال المصالحه
 ماء: ماء الحیات، ماء الشّعیر، ماء الورد، ماء العنب
 ملک: ملک التّجار، ملک الکتاب، ملک الشّعرا، ملک الملک، ملک العرش
 وجه: وجه الاجاره، وجه الخساره، وجه الضّمان، وجه المصالحه، وجه الکفاله
 یوم: یوم الشّک، یوم الدّین، یوم الحساب، یوم القرار^۲

۲) در همه این واژه‌ها به اعتبار صورت نوشتاری به وجود «-ال» قایل شده‌ایم. بدیهی است در ترکیب‌هایی که واژه دوم با حرف شمسی آغاز می‌شود، در غالب موارد و دست کم در نزد تحصیل‌کردگان، «-ال» تلفظ نمی‌شود و آن حرف شمسی مشدّد می‌گردد. (← صادقی، ص ۱۳۰-۱۳۱)

نقش «-ال-» در این ساختار همانند نقش نشانه اضافه است. ساختن این نوع اسم مرکب در طی چند دهه گذشته به تدریج کاهش یافته و در واژه‌سازی علمی هیچ اصطلاحی با این ساختار ساخته نشده است.

۵ ساختار ۵، اسم + صفت مفعولی

مراد از صفت مفعولی صفتی است که با افزودن پسوند «-ه» به ستاک گذشته افعال حاصل می‌شود، مانند بسته، سوخته، پرورده. این صفت مفعولی ممکن است با اسمی که قبل از آن می‌آید واژه مرکبی بسازد که غالباً صفت (صفت مفعولی مرکب) و در برخی موارد اسم است:

صفت مرکب: زیان بسته، دل سوخته، گرد گرفته، آموزش دیده، خجالت زده
اسم مرکب: پسر خوانده، برادرزاده، سنگ نوشته

۵-۱ اسم + صفت مفعولی ← صفت مفعولی مرکب

صفت‌های دارای این ساختار را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

الف - صفت‌هایی که از یک فعل مرکب دارای ساختار «اسم + فعل همکرد» مشتق شده‌اند، مانند:

تحصیل کردن ← تحصیل کرده	زنگ زدن ← زنگ زده
ابلاغ شدن ← ابلاغ شده	قسم خوردن ← قسم خورده
تغییر یافتن ← تغییر یافته	سفر کردن ← سفر کرده

با توجه به اینکه این صفت‌ها از فعل مرکب گرفته شده‌اند، زیرساخت معنائی آنها را می‌توان جمله‌ای موصولی دانست که از فعل مرکب مربوط ساخته شده باشد:

بازی خورده: ... که بازی خورده است
نم کشیده: ... که نم کشیده است
نجات یافته: ... که نجات یافته است

توضیح

در صفت‌های مرکبی که از فعل مرکب گرفته نشده‌اند و حاصل هم‌نشینی یک اسم با

صفت مفعولی هستند، سازه اول یکی از موضوع^۳های آن فعل به شمار می آید. برای مثال، در دل خواسته (به معنی «... که دل آن را خواسته است») دل فاعل فعل خواستن محسوب می شود. اما، در واژه های مرکبی که از فعل مرکب گرفته شده اند، چون کَلّ فعل مرکب یک واحد معنایی است، میان سازه های اول و دوم چنین رابطه ای وجود ندارد. - اکثر قریب به اتفاق فعل های مرکب از ترکیب اسم با یکی از افعال زیر ساخته می شوند^۴:

کردن: حراج کردن، تهدید کردن، اذیت کردن، جنگ کردن، بازی کردن
 شدن: اخراج شدن، هدایت شدن، تاراج شدن، اجرا شدن، اجابت شدن
 زدن: گول زدن، رنگ زدن، آتش زدن، سوت زدن، بوق زدن
 دادن: انجام دادن، شرح دادن، پس دادن، دست دادن، اهمیت دادن
 گرفتن: تحویل گرفتن، یاد گرفتن، گواه گرفتن، دوش گرفتن، درد گرفتن
 داشتن: انتظار داشتن، تقدیم داشتن، گرمی داشتن، جریان داشتن، احتیاج داشتن
 کشیدن: آب کشیدن، اتو کشیدن، رنج کشیدن، فریاد کشیدن، خجالت کشیدن
 خوردن: غصه خوردن، سرما خوردن، فریب خوردن، جا خوردن، قسم خوردن
 یافتن: فرصت یافتن، تحقق یافتن، ادامه یافتن، تسلط یافتن، استقرار یافتن
 افتادن: مؤثر افتادن، گیر افتادن، اتفاق افتادن، قبول افتادن

بدیهی است که از همه فعل های مرکب صفت مفعولی ساخته نمی شود اما فعل های مرکبی که با فعل شدن ساخته می شوند از این قاعده مستثنا هستند و تقریباً از همه آنها می توان صفت مفعولی مرکب گرفت:

اخراج شدن ← اخراج شده	اجرا شدن ← اجرا شده
تاراج شدن ← تاراج شدن	اجابت شدن ← اجابت شده
هدایت شدن ← هدایت شده	

ب- صفت هایی که از فعل مرکب گرفته نشده اند و حاصل هم نشینی یک اسم با صفت مفعولی هستند، مانند محنت زده، کمربسته، زهرآلوده، دل سوخته، غم فرسوده. این صفت ها را می توان در گام نخست به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول شامل صفت هایی

3) argument

۴) برای توضیح بیشتر، ← طباطبائی، ص ۳۳-۳۴.

است که سازه دوم آنها (صفت مفعولی) از فعل گذرا مشتق شده است، مانند زبان بسته؛ گروه دوم صفت‌هایی است که سازه دوم آنها از فعل ناگذرا گرفته شده است، مانند رنگ‌پریده.

گروه اول - این صفت‌های مرکب از نظر رابطه میان اجزای سازنده‌شان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف - صفت‌هایی که در آنها جزء اول (اسم) کنش‌پذیر است، یعنی عمل فعل بر روی آن انجام می‌پذیرد. برای مثال در دامن‌آلوده عمل آلودن بر روی دامن انجام شده است و دامن کنش‌پذیر محسوب می‌شود. مثال‌های زیر، که همراه با جمله‌های زیرساختی آمده است، این نکته را روشن‌تر می‌سازد:

گوش‌پریده: ... که گوشش بریده شده است

لب‌شکافته: ... که لبش شکافته است

سرکنده: ... که سرش کنده شده است

دیگر مثال‌ها: سرپوشیده، شکم‌دریده، دم‌کنده، مال‌باخته، دل‌آزرده

ب - صفت‌هایی که در آنها جزء اول (اسم) عامل کنش فعل است. برای مثال، در دل‌خواستنه عمل خواستن را دل انجام می‌دهد:

خاک‌آلوده: ... که خاک آن را آلوده است

غم‌فرسوده: ... که غم آن را فرسوده است

سرمازده: ... که سرما آن را زده (تباه کرده) است

دیگر مثال‌ها: حکیم‌فرموده، کوه‌گرفته، آفتاب‌سوخته

گروه دوم - در این صفت‌ها، که جزء دوم (صفت مفعولی) از فعل ناگذرا مشتق شده است، جزء اول (اسم) نقش فاعل را در جمله زیرساختی ایفا می‌کند:

زهواردررفته: ... که زهوارش در رفته است

رنگ‌پریده: ... که رنگش پریده است

فرزندمرده: ... که فرزندش مرده است

دیگر مثال‌ها: اجل‌رسیده، نوک‌برگشته، دل‌شیفته

توضیح

— ممکن است در دو صفت مفعولی مرکب که هر دو با صفت مفعولی مشتق از یک فعل

واحد ساخته شده‌اند، رابطه میان اسم و فعل متفاوت باشد. برای مثال، در خاک آلوده، خاک کنشگر است و باعث آلودگی شده است؛ اما در، دامن آلوده، دامن آلوده شده است و در نتیجه کنش پذیر است.

– شمار بسیار اندکی از این ترکیب‌ها واژگانی شده‌اند و معنایی از آنها برداشت می‌شود که دست کم در نظر اول سرجمع معانی عناصر سازنده آنها نیست، مانند سال خورده و کارگشته.

– همچنان که در برخی مثال‌های بالا مشاهده می‌کنیم، صفت‌های مفعولی مشتق از فعل‌های پیشوندی نیز همانند صفت‌های مشتق از فعل‌های بسیط می‌توانند در این ترکیب‌ها به کار روند، مانند بخت برگشته و زهوادررفته.

– در شمار بسیار اندکی از این ترکیب‌ها، جزء اول (اسم) قید فعل محسوب می‌شود، مانند سایه پرورده (... که در سایه پرورده شده است)، ناز پرورده (... که در ناز و نعمت پرورده شده است).

– در صفت‌های مفعولی مرکب، ممکن است جزء اول به جای یک اسم از دو اسم یا یک اسم و یک صفت که با نشانه اضافه به هم پیوسته‌اند و یک واحد ساختاری و، به بیان دیگر، یک گروه اسمی را تشکیل داده‌اند ساخته شده باشد، مانند شیر پاک خورده، مغز خر خورده.

– برخی از این ترکیب‌ها از طریق تغییر مقوله به اسم تبدیل شده‌اند، مانند سنگ نوشته، دست نوشته.

– صفت‌های مفعولی مرکب را می‌توان با افزودن پیشوند «نا-» یا «ن-» به صفت مفعولی منفی تبدیل کرد: نظام نایافته، دست نخورده.

– در واژه‌های مصوب فرهنگستان چندین صفت مفعولی مرکب به چشم می‌خورد؛ از آن جمله‌اند: الکترون وانهاد، بافت زدوده، نوک شکافته، هوازده، نوک بریده (که همگی از ترکیب اسم با یک صفت مفعولی ساخته شده‌اند) و ترک خورده (که از فعل مرکب مشتق شده است).

همان‌طور که گفتیم، از ترکیب اسم با صفت مفعولی دو نوع واژه حاصل می‌شود: صفت مرکب و اسم مرکب. شرح صفت مرکب را در بالا آوردیم، اینک به اسم مرکب می‌پردازیم:

۵-۲ اسم + صفت مفعولی ← اسم مرکب

شمار اسم‌هایی که از این نوع ترکیب ساخته می‌شوند در قیاس با صفت‌های مرکب بسیار کمتر است. این اسم‌های مرکب عمدتاً از ترکیب اسم و صفت مفعولی زاده ساخته می‌شوند: امیرزاده، شاهزاده، آقازاده. در این ترکیب‌ها، زاده به معنی فرزند است و در موارد بسیاری جزء اول اسمی است که بر روابط خویشاوندی دلالت می‌کند: خواهرزاده، برادرزاده، عموزاده، دخترزاده، پسرزاده. زیرساخت همه این ترکیب‌ها یک گروه نحوی شامل مضاف و مضاف‌الیه است؛ مثلاً عموزاده به معنی «زادهٔ عمو» (= «فرزند عمو») است.

خوانده صفت مفعولی دیگری است که با نام‌های ناظر بر روابط خویشاوندی ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد: مادرخوانده، پدرخوانده، برادرخوانده، خواهرخوانده، دخترخوانده، پسرخوانده. برای همه این اسم‌ها می‌توان این جملهٔ زیرساختی را قایل شد: «کسی که ... خوانده شده است». برای مثال، پسرخوانده کسی است که پسرخوانده شده است. بنابراین می‌توان گفت که در این ترکیب‌ها اسم نقش تمیز^۵ را ایفا می‌کند.

۶ ساختار ۶، ضمیر مشترک + صفت مفعولی

شمار این ترکیب‌ها که همگی صفت هستند، از ده تجاوز نمی‌کند. مع الوصف روابط متنوعی میان دو جزء آنها وجود دارد:

– ضمیر مشترک متمم صفت مفعولی است:

خودشیفته: شیفتهٔ خود

خودفریفته: فریفتهٔ خود

– ضمیر مشترک مفعول جملهٔ زیرساختی است:

خودباخته: ... که خود را باخته است

خودفروخته: ... که خود را فروخته است

– ضمیر مشترک در جملهٔ زیرساختی نقش فاعل و مفعول را هم‌زمان ایفا می‌کند و

(۵) منظور ما از تمیز اسم یا صفتی است که متمم گروه کوچکی از فعل‌های فارسی محسوب می‌شود. برای مثال، در جملهٔ «ما او را فرزند خود می‌دانیم»، «فرزند خود» نقش تمیز را ایفا می‌کند و در کنار «ما» (فاعل) و «او» (مفعول) یکی از متمم‌های فعل «می‌دانیم» به شمار می‌آید. برای توضیح بیشتر، ← طباطبائی ۴، ص ۴۲۹-۴۳۰؛ طبیب‌زاده، ص ۱۷۸-۱۸۲.

این به دلیل انعکاسی بودن ضمیر مشترک خود است:

خودآموخته: ... که خودش به خودش آموخته است

خودانگیخته: ... که خودش خودش را انگیزته است

خودساخته: ... که خودش خودش را ساخته است

– ضمیر مشترک نقش فاعل را ایفا می‌کند:

خودخواسته: ... که خودش خواسته است

به‌رغم اندک‌شمار بودن این‌گونه ترکیب‌ها، هرگاه واژه جدیدی به قیاس آنها ساخته شود، برای اهل زبان مفهوم و به اقرب احتمال مقبول است، چنان‌که در فرهنگستان واژه خودپروردگی به تصویب رسیده است که منطقاً باید از خودپرورده مشتق شده باشد.

۷ ساختار ۷، اسم + صفت فاعلی

مراد از صفت فاعلی واژه مشتقی است که با افزودن پسوند «-نده» به ستاک حال افعال به دست می‌آید، مانند فریبنده، کننده، یابنده، گیرنده، شونده. شمار صفت‌های فاعلی بالغ بر ۳۵۰ است (طباطبائی، ۱، ص ۱۱۱) اما همه آنها در ترکیب به کار نمی‌روند. واژه‌های مرکبی را که از ترکیب اسم و صفت فاعلی ساخته می‌شوند می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

گروه اول - صفت‌های مرکبی که از فعل مرکب ساخته می‌شوند، مانند

شرکت کردن ← شرکت‌کننده یاد گرفتن ← یادگیرنده

یاری دادن ← یاری‌دهنده رشد یافتن ← رشدیابنده

بسیاری از این صفت‌های فاعلی مرکب، مانند صفت‌های مشتق فاعلی که از فعل بسیط گرفته می‌شوند، می‌توانند نقش اسم را نیز ایفا کنند. برای مثال، همان‌طور که فروشنده، خواننده، راننده اسم نیز هستند، صفت‌های مرکب شرکت‌کننده، پیشنهاددهنده، پدیدآورنده نیز می‌توانند همه نقش‌های اسم را برعهده گیرند.^۶

به‌رغم پرشمار بودن افعال مرکب، شمار صفت‌های فاعلی مرکب چندان زیاد نیست. دلیل آن این است که از افعال مرکب صفت فاعلی مرکب (مانند شکرگزار) نیز می‌توان

(۶) برای توضیح بیشتر درباره تفاوت‌های اسم و صفت، ← طباطبائی، ۲.

گرفت. از آنجا که صفت مرکبِ مرخّم، در عین آنکه کوتاه‌تر است، همان معنای صفت مرکبِ غیرمرخّم را می‌رساند، کاربرد آن بسیار بیشتر است. مثلاً برای گویشوران اقتصادی‌تر آن است که، به جای اختیاردارنده، گله‌گزارنده، کلک‌زننده، بگویند: اختیاردار، گله‌گزار، کلک‌زن. از فعل‌های مرکبی که هم‌کرد آنها یکی از فعل‌های کردن و دادن است صفت‌های فاعلی مرکبِ بیشتری ساخته شده است:

کردن: حمله‌کننده، اجراکننده، تهیه‌کننده، تقاضاکننده، نشخوارکننده
دادن: ادامه‌دهنده، یاری‌دهنده، آزاردهنده، سازمان‌دهنده، نشان‌دهنده

از آنجا که این نوع ترکیب از فعل مرکب گرفته شده و فعل مرکب در مجموع یک واحد معنایی است، صفت فاعلی مرکبی که از آن به دست می‌آید مشتق فعل مرکبِ مربوط به شمار می‌آید.

گروه دوم- این گروه صفت‌های فاعلی مرکبی را شامل می‌شود که از فعل مرکب گرفته نشده‌اند بلکه حاصل هم‌نشینی یک اسم و یک صفت فاعلی‌اند، مانند هستی‌بخشنده، گناه‌آموزنده، نصیحت‌پذیرنده. شمار این ترکیب‌ها زیاد نیست زیرا ترکیب اسم + ستاک حال ← صفت فاعلی مرکبِ مرخّم به روشی اقتصادی‌تر همان معنی را می‌رساند و فرایند بسیار فعالی در واژه‌سازی است. به دلیل کوتاه‌تر بودن صفت‌های مرکبِ مرخّم، به رغم وجود صفت‌های مرکبی چون هستی‌بخشنده، ادب‌آموزنده، نصیحت‌پذیرنده، معمولاً صورت مرخّم آنها یعنی هستی‌بخش، ادب‌آموز، نصیحت‌پذیر به کار می‌رود.

صفت‌های فاعلی مرکب را می‌توان نوعی اضافهٔ مقلوب به شمار آورد به این معنی که مثلاً برای صفت‌هایی مانند تاج‌دارنده، نام‌بخشنده می‌توان صورت‌های زیرساختی دارندهٔ تاج، بخشندهٔ نام را در نظر گرفت. البته از این ترکیب‌ها تحلیل دیگری نیز می‌توان به دست داد به این صورت که جزء اول (اسم) در جملهٔ زیرساختی نقش مفعول را ایفا می‌کند:

هستی‌بخشنده: ... که هستی را می‌بخشد
نصیحت‌پذیرنده: ... که نصیحت را می‌پذیرد
ادب‌آموزنده: ... که ادب می‌آموزد

باید توجه داشت که، در صفت‌های فاعلی مرکبِ حاصل از فعل مرکب، جزء اول

(اسم) مفعولِ جملهٔ زیرساختی محسوب نمی‌شود بلکه جزء همراهِ فعل هم‌کرد است. برای مثال، اگر برای اجراکننده جملهٔ زیرساختی «... که اجرا می‌کند» را در نظر بگیریم، اجرا مفعول فعل می‌کند نیست بلکه جزء همراه فعل کردن در فعل مرکب اجرا کردن است.

منابع

- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۳)، «دربارهٔ ترکیبات ال‌دار عربی در فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، ش ۳۶۲، ص ۲۱ (۱۳۵۳)، ص ۱۲۹-۱۳۶.
- طباطبائی (۱)، علاء‌الدین، فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۶.
- (۲)، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.
- (۳)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ هفتم، ش ۲ (مسلسل: ۲۶)، شهریور ۱۳۸۴، ص ۲۶-۳۴.
- (۴)، «تمیز»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۲، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶، ص ۴۲۹-۴۳۰.
- طیب‌زاده، امید، ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۵.

